

کارگران و زحمتکشان و جنبش آزادیخواهی کنونی

"زن_زندگی_آزادی"

حسین اکبری



یکی از مظاهر آشکار بیعدالتی در هر جامعه، نفی آزادی فردی و اجتماعی افراد آن جامعه است. معمولاً در نظام هایی که مبتنی بر بهره کشی انسان از انسان شکل گرفته‌اند برای تامین امنیت سود و سرمایه‌ی ناشی از این بهره‌کشی و استثمار تلاش می‌شود به شکل‌های گوناگون آن آزادی لازم برای پیشرفت و ترقی افراد جامعه یا نفی و سلب شود و یا به شدت تقلیل پیدا کند.

در بسیاری کشورها بنا به سابقه مبارزات مردمی نسبت هایی از آزادیهای فردی و اجتماعی به رسمیت شناخته شده است اما بی تردید این آزادی‌های نسبی هم باگسترش بیعدالتی و تبعیضاتی که لازمی برتری قدرت گروه‌های ثروتمند و سرمایه‌دار که در اقلیت هستند ولی دولت را در اختیار دارند همواره تهدید و محدود می‌شود.

در کشور ما آزادی یکی از شعارهایی بود که مردم به خاطر آن و با فریاد مرگ برشاه که مظهر استبداد و دیکتاتوری بود در سال 1357 انقلابی را برپا داشتند تا از این طریق آن آزادی را که در رژیم سابق در محدوده تنگ آزادیهای فردی بود به آزادیهای اجتماعی که لازمی توسعه انسانی و پیشرفت و نیل به عدالت اجتماعی بود نهادینه کنند.

از همان آغاز متأسفانه با محدود کردن نوع آزادی انتخاب مردم به دو گزینه یا جمهوری اسلامی و یا سلطنت کاملاً محدوده آزادی به عنوان یکی از اهداف انقلاب تنگ و تنگتر شد. این محدودیت در انتخاب نوع نظام سیاسی کشور در همه شئون زندگی مردم این سرزمین ابتدا بصورتی آرام و با استفاده از اعتماد عمومی و کاریزمایی که برای رهبری انقلاب ایجاد شده بود و سپس با توسل به اولین میثاق رسمی کشور یعنی قانون اساسی بعد از انقلاب زمینه ساز محدودیت های بیشتر شد.

کد و نشانه‌ی آشکار این محدودیت شرطی است که در اصول قانون برای آزادی بیان و عقاید و آرای مردم ایجاد شد و مشخصاً با عبارت «رعایت موازین اسلامی» معنا یافت. این موازین در روند تثبیت نظام دینی

موجود همه‌ی اصول قانون اساسی را از معنا تهی کرد و هرچه نظام سرمایه‌داری به مدیریت جمهوری اسلامی بیشتر بر اقتصاد ایران تسلط پیدا کرد به همان میزان آن تعریفی که از شیوه‌ی حکومت در اسلام در مقدمه قانون اساسی آمده است و مدعی است که: «با توجه به ماهیت این نهضت بزرگ، قانون اساسی تضمین‌گر نفی هرگونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی می‌باشد و در خط‌گسستن از سیستم استبدادی و سپردن سرنوشت مردم به دست خودشان تلاش می‌کند.» به تدریج و در عمل روند معکوسی را طی کرد و نه تنها از سیستم استبدادی نگسست بل که با انواع محدودیت‌های فردی و اجتماعی به بازتولید استبداد و خودکامگی برگشت!

گروه‌های مختلف به شکل‌های و نسبت‌های مختلف و به بهانه‌های گوناگون از این بیعدالتی که در حق آزادی‌های فردی و اجتماعی شد؛ آسیب‌های جدی دیدند. حقوق کارگران با انواع محدودیت در برخورداری از آزادی تشکل تا آزادی انتخاب در حرفه‌آموزی، امنیت شغلی و اجتماعی در طی این چهل سال روز به روز بیشتر از پیش آسیب دید. زنان کارگر از تبعیض در انتخاب شغل و مزد برابر در ازای کار برابر و انواع تبعیض‌های جنسیتی در برخورداری از حقوق کار و تحصیل محدود شدند.

شما امروزه در بین رشته‌های تحصیلی شاهد محدودیت زنان در انتخاب رشته‌های مهندسی هستید، چرا؟ چون اساس در برخورداری قشرهای معینی از جمعیت کشور از همه‌ی امتیازات اجتماعی به اصلی در مناسبات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی قرار گرفته است، چون وارد شدن نیم دیگر جمعیت کشور به عرصه صنعت و تکنولوژی از اعتبار مردسالاری در نظام سرمایه‌سالار مبتنی بر ایدئولوژی دینی می‌کاهد. جایی که به اعتبار شرع مردان دوبرابر زنان سهم می‌برند انواع امتیازات به دلیل همان نگرش مردسالارانه در زندگی مشترک به مردان تعلق می‌گیرد عملاً هیچ انگیزه‌ای را برای دفاع مردان جامعه نسبت به زنان ایجاد نمی‌کند و از آنجا که تمکین به این اعتبار شرعی تکلیف شرعی و دینی برای زنان را واجب میدانند، در خود زنان نیز انگیزه‌ای برای دفاع از حقوق انسانی بر نمی‌انگیزد؛ مگر در شرایطی که با توسل به تبعیضات و مظالم آشکار جنسیتی به شعور و دانایی زنان توهین می‌شود و بتدریج این دانایی و شعور در زنان مخالفتی با جوهره‌ی این تبعیض قداست یافته ایجاد می‌کند.

دایره این مخالفت در درک برابری زمینه‌های عینی و ذهنی توانمندی زنان با مردان نهفته بود که طی سالها بروز و ظهور اجتماعی یافته است و این خود به درک هرچه بیشتر ضرورت برخورداری از آزادی‌های فردی و اجتماعی در بین زنان می‌گردد.

به رغم همه محدودیت‌ها، زنان توانمندی بالایی در کسب دانش آکادمیک از خود نشان دادند. داده‌های [جدول‌های پیوست نتایج تفصیلی سرشماری](#) جمعیت دانشجویان زن را در سال ۱۳۹۵، برابر ۱،۸۱۱،۲۸۰ و معیت دانشجویان مرد را ۲،۰۹۷،۵۶۴ نفر می‌داند.

این آمار با اختلافی جزئی همان داده‌های آماری منتشر شده در فصل دوم کتاب **آمار آموزش عالی در سال ۹۶-۱۳۹۵** است. بر اساس جمعیت زنان دانشجو ۱،۸۷۱،۵۹۶ نفر و جمعیت مردان ۲،۲۰۲،۲۳۱ نفر است.

با این حساب کمتر از نیمی از جمعیت دانشجوی کشور را زنان تشکیل می‌دهد و نسبت واقعی، چیزی بین ۸ تا ۹ دانشجوی زن به ازای هر ۱۰ دانشجوی مرد است.

با این حال نقض حقوق و بیعدالتی در جذب دانشجویان دختران در دانشگاه‌های کشور از موارد آشکار تبعیض و نابرابری است که بیشترین آسیب را به نقش آنان در فعالیت اقتصادی _ اجتماعی وارد می‌کند. طی این تبعیضات بسیاری دختران در کنکور از تحصیل در رشته‌های مورد علاقه خود باز مانده‌اند. آزادی‌های فردی و اجتماعی زنان به عنوان نیمی از نیروی کار کشور در برگزینی نوع علاقمندی‌های تحصیلی از آنان سلب و توانمندسازی زنان در علوم و فنون مختلف نادیده گرفته شده است برای نمونه در تضييع حق تحصیل همگانی توجه مخاطب را به گزارش سایت صراط در این باره جلب می‌کنم:

رشته های ممنوعه برای دختران کد خبر: ۷۴۶۱۴ _ تاریخ: 17 مرداد 1391

در این روزهای پر تب و تاب انتخاب رشته، برخی رشته‌ها صرفاً مردانه است که این رشته‌ها در این خبر معرفی شده‌اند.

به گزارش صراط به نقل از خبرآنلاین، امسال 36 دانشگاه کشور، ظرفیت پذیرش دختران را در برخی از رشته‌های دانشگاهی در دفترچه انتخاب رشته سال 91 حذف کرده‌اند. این 36 دانشگاه در کنکور سال گذشته در رشته‌های مذکور اقدام به پذیرش زنان کرده بودند اما در کنکور امسال پذیرش دختران را حذف کرده و نسبت به پذیرش صرفاً مردان اقدام کرده‌اند.

باستان‌شناسی، راهنمایی و مشاوره، روانشناسی عمومی، جغرافیا و برنامه ریزی شهری، جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی، ژئومورفولوژی (یک جور دانش زمین شناسی است)، جغرافیا و برنامه ریزی گردشگری، مدیریت بازرگانی، مدیریت جهانگردی، آمار و کاربردها، ریاضیات و کاربردها، فیزیک نظری. فیزیک هسته‌ای. مهندسی برق قدرت، مهندسی عمران، مهندسی کامپیوتر، مهندسی مکانیک، مهندسی کشاورزی دو گرایش مکانیک ماشین‌ها، مکانیزاسیون کشاورزی و آب، کاردانی تکنولوژی تولیدات گیاهی، کاردانی تکنولوژی مرتع و آبخیزداری، زیست شناسی عمومی و علوم گیاهی، جزو رشته‌های حذف شده برای دختران هستند.

این برنامه ریزی در تحصیلات عالی بر اساس تبعیض جنسیتی معنایش این است که زنان جامعه را از اشتغال در تمامی این رشته‌ها برای مدتی که این محرومیت وجود دارد، حذف می‌کنند. اگر این اسمش تجاوز به حقوق و آزادیهای زنان نیست؛ اگر این بیعدالتی در حق زنان نیست پس چیست؟

زنان در بازار کار تنها در بهترین حالت توانسته‌اند سهم کمی بیشتر از 18 درصدی را به خود اختصاص دهند. این محدودیت نه تنها در انتخاب شغل که به محدودیت در انتخاب شیوه ی اداره اقتصادی زندگی نیز گسترش یافت و عملاً زنان جامعه از امتیازات برابر با مردان بازماندند.

مرکز آمار ایران طی گزارشی می‌گوید در سال ۹۷ کمی بیش از ۲۷ میلیون جمعیت فعال (شاغل و افرادی که قابلیت مشارکت در تولید کالا و خدمات دارند) در کشور وجود داشته که کمی بیش از ۲۳,۸ میلیون آنها شاغل بوده‌اند.

این گزارش می‌گوید از میان جمعیت شاغل ۸۱,۸ درصد مرد و ۱۸,۲ درصد زن هستند.

به عبارتی، بیش از ۱۹,۴۶ میلیون مرد و ۴,۳۴ میلیون زن در ایران شاغل هستند.

این گزارش تاکید می‌کند «اطلاق عنوان شاغل به کسی که هفته‌ای یک ساعت کار کند، مطابق استانداردهای سازمان جهانی کار است که در سال ۱۹۸۲ مورد توافق قرار گرفته است، اما نکته مهم در ارزیابی وضعیت اشتغال کشورها، علاوه بر سطح دستمزدها، در این نکته است که چند درصد از افراد شاغل ساعات کار هفتگی مناسبی داشته‌اند؟»

در مجموع، ارزیابی مرکز آمار نشان می‌دهد که نرخ بیکاری در کشور طی سال ۹۷ حدود ۱۲ درصد بوده‌است، اما با همان معیارهای مرکز آمار، ارزیابی صندوق بین‌المللی پول نرخ بیکاری ایران در سال ۲۰۱۸ را حدود ۱۳,۹ درصد ارزیابی کرده و پیش‌بینی کرده‌است که این شاخص در سال ۲۰۱۹ به ۱۵,۴ درصد برسد و تا سال ۲۰۲۴ بطور مدام افزایش یافته و به رقم بی‌سابقه ۱۹,۴ درصد اوج بگیرد.

نمونه محدودیت زنان در عرصه‌های دیگر اجتماعی از جمله فعالیت‌های ورزشی و هنری بصورت کنشگر و یا فعال و یا حتی کمتر از آن در حضور اجتماعی آنان به شکل تفریحی و سرگرمی که اگر بشود گفت غیر فعال مثل تماشای مسابقات ورزشی در ورزشگاه‌ها نیز به عمق تبعیض و نابرابری برای آنان دامن زده است.

با وجود چنین تبعیضات آشکار و ایجاد فضایی نومیدانه برای ادامه یک زندگی با رضایتمندی نسبی، همراه با نگرانی در باره آینده ای ناروشن و نبود تامین اجتماعی موثر برای دختران و زنان، این تصادفی نیست که روانشناسان علایم افسردگی در زنان ایرانی را سه برابر مردان ارزیابی کرده‌اند. کافیسیت گزارشی از همایش زن، نشاط و خانواده که مخصوص بانوان جهرمی شامگاه گذشته درسالن علامه امینی شهرستان جهرم برگزارگردید. (تاریخ گزارش شنبه یکم مهر 1401 یعنی همین دوروز پیش است) بخوانیم:

خانم وحیده قائمی فر روانشناس گفت: در ایران ابتلا به افسردگی در زنان سه برابر مردان است و ابتلا به این بیماری در سن ۲۰ تا ۵۰ سالگی است و متوسط آن ۳۰ سالگی می باشد

این خانم روانشناس و حیده قائمی فر با بیان این مطلب که زنان پرچم دار افسردگی در جهان هستند اظهار داشت: زنان در برابر سختی و مصیبت ها بسیار مقاوم تر از مردان هستند و همین امر آمار بیشترین بیماری های مزمن در زنان را بیشتر کرده است. نبود شادی، عدم رضایتمندی از زندگی، شیوه زندگی و نوع فرهنگ از عواملی است که تاثیر مستقیم در روحیه و ایجاد استرس در افراد می کند.

وی یکی از دلایل سرطان در زنان ایرانی را خشم های فرو خورده دانست و بیان کرد: وابستگی به خشم های قدیمی باعث خود تخریبی و بروز انواع بیماری ها چون سرطان می شود.

این نتایج یک تبعیض آشکار سیستماتیک و ایدئولوژیک برای زنهای ایرانی است که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می دهند. تعداد بسیار بسیار کمی از این انسان ها از طبقات مرفه هستند که طبعاً به حساب آمار هم نمی آید و می شود گفت که این جمعیت افسرده متعلق به لایه های متوسط به پایین و بیشترین آنها از زنان کارگر و زحمتکش هستند.

به این ترتیب ما شاهد یک ستم آشکار چند وجهی تبعیض آمیز، جنسیتی و طبقاتی در مورد زنان ایران هستیم. ستمی که برای رهایی از آن بیش و پیش از هر چیز زنان و دختران را به شکستن حریمی اجباری و بازدارند تشویق می کند. ستمی که اولین نشانه های مبارزه با آن نفی حجاب اجباری و حق اولیه انتخاب آزادانه ی پوشش است. دستگاه های ایدئولوژیک سیستم سرمایه داری در ایران این رهایی از حریمی به نام حجاب اجباری که اساساً بنا به قول اندیشمندان دینی غیرحکومتی در اسلام و قرآن نیامده و تفسیری فقهی مبلغین دینی است. بر نمی تائند. اما تا آنجا که به بحث ما برمی گردد عامل اساسی تبعیض و نادیده گرفتن حقوق زنان است.

به این ترتیب این سلب حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی در قبل از پیروزی انقلاب اصلاً مطرح نبود و برابر نص صریح قانون اساسی سخنی از حجاب در میان نبود و نیست و اگر هر قانونی بی توجه به قانون اساسی به محدود سازی حقوق مردم بپردازد از نظر حقوق انسانی و برابر آرای همه حقوق دانان در همه جای جهان نقض غرض است. با این حال محدودیت برای زنان به شکل ایدئولوژیک و با برافراشتن پرچمی بنام حجاب اجباری شروع شده و به نقض سایر حقوق انسانی آنها رسیده است. و برخلاف قانون اساسی و بنا به قوانین تعزیراتی الهام گرفته از قانون مجازات اسلامی؛ جنبه قانونی یافته و برای اجرای قانون هم انواع شیوه های سرکوب مثل گشت ارشاد یا به قول مردم گشت کشتار متوسل شده اند. رسانه هایی مثل کیهان نیز با انواع گزارشات نادرست بازوی رسانه ای این سرکوب شده اند.

امروز پس از چهل و دو سال سال نارضایتی از اعمال یک شیوه ی زندگی و اجبار به انواع تحمیلات از روابط و مناسبات تحمیلی در دانشگاه ها و مدارس و ادارات تا پوشش تحمیلی، نوع تحمیلی تحصیلات، تحمیل نوع اشتغال همراه روابط و حقوق کار تحمیلی همه و همه به انبارهایی پر از باروت خشم عمومی در هر گوشه و کنار کشور تبدیل شده است و یک یا چند نفر آتش به اختیار پیرو مشی خشونت سیستماتیک با

شوگری، مثنی، باتونی یا هر ابزار دیگری بر سر مهسای جوان 22 ساله میزنند و هستی اش را نابود می کنند تا همین نابودی و مرگ به چاشنی انفجاری بر انبارهای خشم توده های رنج دیده گرددو به آتش خشمی که از این همه بیداد ناشی از انواع بحران زدگی اقتصادی و اجتماعی ناشی از ناکارآمدی و اختلاس و دزدی و فساد سیستماتیک از یک طرف_ بیکاری و فقر و تنگدستی و بیماری از سوی دیگر _ استبداد و خودکامگی و زور گویی و سرکوب و زندان و شکنجه بیحد و حساب به عنوان سه ضلع مثلثی به نوک یک پیکان آتشین ایجاد کرده است ، دامن زند و نتیجه اش ابراز انزجاری بزرگی است که باز هم مسوولان درجه یک نظام سرمایه سالار از پذیرش ایجاد چنین شرایطی طفره میروند و به جای پرداختن به رفع تمامی این مشکلات این اتفاق و جریانهای بعدی آن را به دشمن و فریب خوردگان نسبت می دهند.

من کوشیدم به اختصار رابطه‌ی این سلب آزادیهای فردی و اجتماعی را با طبقه کارگر ایران و سایر زحمتکشان به گونه‌ای کاملاً شفاف نشان دهم و از اینجا میخوام حداقل دونتیجه بگیرم اول اینکه :

درست است که این خیزش اعتراضی برپایه تبعیض و بیعدالتی علیه یک زن که در جامعه شکل گرفته از جنس مبارزات علیه ستمی است که بر زنان سرزمینمان می‌رود و درست است که به سبب وابستگی جغرافیایی مهسای عزیز به بخشی از جغرافیای ایران، کردستان عزیز تعلق دارد و این مبارزه بار انتیکی یافته است و همچنین درست است که ستم و بیعدالتی زیر لوای ایدئولوژی مذهبی علیه حجاب اجباری است اما این واقعیت نیز بسیار پررنگ و بزرگ است که این بیعدالتی در نفی و سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی بارطبقاتی هم دارد و از این بابت وظیفه‌ای خطیر بردوش کارگران و زحمتکشان در مبارزه باتمایلات انحصارگرانه ی سرمایه داری حاکم می‌گذارد .

ما کارگران ایران اعم از بازنشسته و شاغل این نگرانی همه جانبه‌ای از عاقبتی که فرزندانمان را به آن دچار کرده اند داریم . ما کارگران و زحمتکشان نمی توانیم در خانه بنشینیم و بناگاه آوار غم از دست‌دادن عزیزانمان بر سر ما بریزد. ما نمی توانیم شاهد بیعدالتی در حق آزادی باشیم بیعدالتی در حق آزادی در قدم اول ما را از تشکل و سازماندهی و تعیین سرنوشت خود بازداشت. پس از آن امنیت شغلی و اجتماعی بسیاری از ما را ستاند و سپس سفره بسیاری از ما را بی‌چیز کرد و بعد سراغ داشته ها و پس اندازهایمان به خصوصی سازی و انواع سلب مالکیت دست زد. حالا این بیعدالتی فرزندان ما را آماج قرار داده است و طبعاً هیچ پذیرفتنی نیست که ساکت نظاره گر مرگ عزیزانمان باشیم.

دومین نتیجه اینکه : شعار زن _ زندگی _ آزادی برخاسته از خشمی است که تبلوری از آگاهی پیدا کرده است . برماست که این شعار را به درستی درک کنیم و به کسانی که میخواهند با جهل و خرافه به مردم بگویند که اینها با این اعتراضات در پی برپاد دادن کیان خانواده و دنبال حذف اعتقادات و باورهای دینی مردم هستند؛ بگویم که اولاً این شعار دربرگیرنده تمامی زنان عالم است و ویژگی آن در اینست که آزادی را به عنوان اصل تردید ناپذیر و مسلم یک زندگی برمی شمارد که زن در مرکز آن قرار دارد. در این

شعار زن مظهر زندگی است و زندگی بی آزادی، درخور و شایسته هیچ انسانی نیست . سلب آزادی از زنان ما سلب انسانیت از ایران است. و این خود از مصادیق بارز بیعدالتی در حق داشتن حیات است . این حق باید برای هر زن ایرانی فارغ از اینکه خود می‌خواهد حجاب داشته باشد یا نداشته باشد به رسمیت شناخته شود. آنچه به انسانیت زن خواهد انجامید رهایی از هر ستمی است که زندگی را به مخاطره می‌کشاند. امروز این شعار در مرکز توحه مردان ایران قرار گرفته است همان مردانی که قدرت مسلط حضور آنان را در کنار زنان گناه نابخشودنی تصور می‌کند، خواهند توانست دوشادوش زنان در فردای رهایی، زن و مرد را از قیدهای مصنوعی برهانند و بر اساس حس مسوولیت اجتماعی پایه گذار شکلی نوین از مناسبات بین دو انسان باشند.